

## رویکرد دولت سازندگی به جهانی‌شدن اقتصاد و تأثیر آن بر رابطه دولت-بازار در دههٔ دوم انقلاب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲  
 تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۱۲/۱۵

حوریه دهقان\*  
 علیرضا سمیعی اصفهانی\*\*

### چکیده

ادعای اصلی نوشتار حاضر این است که پس از یک دههٔ پرآشوب ناشی از تحولات انقلابی و جنگ هشت‌ساله، رویکرد جدید دولت پنجم به حوزه اقتصاد سیاسی و به‌ویژه فرایندهای جهانی‌شدن اقتصاد، برای نخستین بار در نظام جمهوری اسلامی ایران نقش و تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر مناسبات راهبردی دولت-بازار برجای گذاشت؛ به‌نحوی که پیامدهای اتخاذ چنین رویکردی همچنان بر فضای اقتصاد و سیاست ایران سایه افکنده است. حال پرسش اصلی مقالهٔ پیش رو این است که «دولت هاشمی چه رویکردی را نسبت به جهانی‌شدن اقتصاد اتخاذ نمود و کاربست این سیاست و رویکرد چه تأثیراتی بر رابطه دولت و بازار در این دوره داشته است؟» روش پژوهش، کیفی (تبیین علی) و روش تحلیل با استفاده از داده‌ها و منابع کتابخانه‌ای-اینترنتی صورت گرفته است. براین پایه، نخست نظریه نئولیبرالیسم، همچنین جهانی‌شدن اقتصاد و شاخص‌های آن مطرح و سپس بر پایه این نظریه، رویکرد دولت پنجم در قبال جهانی‌شدن اقتصاد و تأثیرات آن بر رابطه دولت-بازار در ایران دهه ۱۳۷۰، مورد بررسی و آزمون قرار می‌گیرد.

**واژگان کلیدی:** جهانی‌شدن اقتصاد، نئولیبرالیسم، تعدیل ساختاری، دولت-بازار، دولت هاشمی.

\* دانشجوی دکتری  
 علوم سیاسی،  
 دانشگاه یاسوج.  
 hurie.dehghan  
 @yahoo.com

\*\* دانشیار گروه  
 علوم سیاسی،  
 دانشگاه یاسوج  
 (نویسنده مسئول).  
 alireza.samiee.esf  
 @gmail.com

## مقدمه

دولت و بازار دو بازیگر راهبردی عرصه اقتصاد سیاسی در بعد ملی و فراملی به شمار می‌آیند. یکی از دغدغه‌های اصلی نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی و همچنین نخبگان حکومتی در هر نظام سیاسی، پیوسته تعیین مرز و گستره فعالیت میان این دو بازیگر عمده عرصه اقتصادی بوده است. پیدایش مکاتب و آموزه‌های نظری مختلف لیبرالیستی، کاپیتالیستی، سوسیالیستی و اسلامی در حوزه اقتصاد سیاسی نیز ثمره این دغدغه فکری بوده است. در ایران، بازار در مقام نماینده بخش خصوصی فراز و نشیب‌های فراوانی را در طول تاریخ پشت سر گذاشته است. اگرچه طبقه سرمایه‌دار و بخش خصوصی در ایران همواره ضعیف و شکننده بوده است، با این حال طی یک‌صد سال گذشته و با آغاز سیاست نوسازی از سوی دولت پهلوی‌ها، این بخش بیش‌ازپیش زیر کنترل و سلطه دولت قرار گرفت. این وضعیت پس از انقلاب نیز همچنان تداوم یافت و جنگ هشت ساله نیز کارویژه‌های این دولت را گسترده‌تر و آن را به کارفرما و متولی عمده اقتصاد تبدیل نمود. رویکرد جدید به حوزه اقتصاد بر پایه ایدئولوژی انقلابی، افزون بر در اختیار گرفتن دارایی‌های دولت، مصادره‌های اموال بسیاری از سرمایه‌داران و بخش خصوصی دوره قبل از انقلاب را نیز در پی داشت. نکته مهم دیگر این که بعد از انقلاب دیدگاه منسجمی درباره اقتصاد وجود نداشته و نوعی هرج و مرج و آشفتگی نظری در عرصه اقتصاد حاکم بوده است و دیدگاه‌های مختلفی در خصوص ماهیت اقتصاد مطرح گردیده است. به تعبیر نعمانی، گستره ایده‌آل‌های اقتصاد اسلامی طیفی را تشکیل می‌داد که از چپ به نظرات «پرودن» و از راست به نظرات «میلتون فریدمن» نزدیک بود و آن‌ها همگی برای ساختن اتوپیای اسلامی در تلاش بودند» (نعمانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۸).

به هر حال، شرایط داخلی ایران در پی وقوع انقلاب و جنگ هشت‌ساله با عراق مشکلات اقتصادی کشور را پیچیده کرد و نخبگان جمهوری اسلامی را به سمت آزمودن شیوه لیبرالیستی جهانی کشاند. هاشمی رفسنجانی، پیروز پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در مرداد ۱۳۶۸ بود. آغاز دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی همراه شد با تغییرات اساسی در عرصه سیاست، اجتماع و اقتصاد ایران. این دوره ویژگی‌های متفاوتی نسبت به دوران پیشین ریاست جمهوری در ایران داشت، از جمله: رحلت امام خمینی (ره)، تغییر قانون اساسی و افزایش اختیارات ریاست جمهوری، پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران بازسازی در کشور، به قدرت رسیدن نیروهای عمل‌گرا و متمایل به اقتصاد آزاد در کشور، تحولات اقتصادی متعاقب آن در داخل کشور و در عرصه بین‌المللی، سقوط اتحاد جماهیر شوروی و گسترش حوزه نظام سرمایه‌داری.

بر این پایه، پرسش اصلی پژوهش پیش رو این است که «دولت هاشمی چه رویکردی را نسبت به جهانی شدن اقتصاد اتخاذ نموده و کاربست این سیاست‌ها چه تأثیری بر رابطه دولت و بازار گذاشت؟» فرضیه اصلی مورد آزمون پژوهش این است که به نظر می‌رسد «دولت سازندگی در فقدان یک الگوی بومی برای توسعه اقتصادی کشور و تحت فشارهای ناشی از نابه‌سامانی‌های اقتصادی، رویکردی مثبت و تعاملی در قبال روند جهانی شدن اقتصاد مبتنی بر آموزه‌های لیبرالیستی اتخاذ نمود، لیکن به دلیل آشفتگی ساختاری و فقدان اجماع گفتمانی درون دولت و همچنین میان ارکان نظام، مرز میان فعالیت دولت و بخش خصوصی همچنان مبهم باقی‌ماند؛ به طوری که این وضعیت مانع از بهره‌گیری مناسب ایران از فرصت‌ها و امکانات جهانی شدن در جهت تحقق توسعه شده و اقتصاد ایران نتوانست به جایگاه شایسته خود در بازارهای جهانی دست یابد». در این پژوهش بر شاخص‌های عمده جهانی شدن اقتصاد، یعنی دولت حداقل، آزادسازی اقتصادی، رقابت‌پذیری جهانی، خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری خارجی تأکید خواهد شد. همچنین منظور از بازار، بخش خصوصی است که از منظر طبقاتی شامل بخش خصوصی طبقه متوسط سنتی، یعنی خرده‌بورژوازی است که عمدتاً رویکردی تجاری دارد و بخش خصوصی جدید شامل شرکت‌ها، مؤسسات و بنگاه‌های اقتصادی کلان می‌شود که رویکردشان اساساً تولیدی است.

## ۱. چارچوب نظری

از دهه ۱۹۷۰ به این سو، با توجه به آشکار شدن ضعف و ناکامی نظریات لیبرالیسم کلاسیک، رویکرد نوینی تحت عنوان نولیبرالیسم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل پدیدار شد که پیوند تنگاتنگی با فرایند جهانی شدن داشته است. به عبارت دقیق‌تر، جهانی شدن به بستری برای عالم‌گیر شدن مبانی و مفروضات نولیبرالیسم بدل شد. به گفته هاروی، «تقریباً تمام دولت‌ها، از دولت‌های جدید التأسیس پس از فروپاشی شوروی تا دولت‌های سوسیالیستی به سبک قدیم و دولت‌های رفاه نظیر زلاندنو و سوئیس، گاه داوطلبانه و در مواردی در واکنش به فشارهای جبری، گونه‌ای از نظریه‌های نئولیبرالی را پذیرفته و حداقل برخی از سیاست‌ها و روش‌های خود را طبق این نظریه تنظیم کرده‌اند» (هاروی، ۱۳۸۶: ۹) و بدین ترتیب، نولیبرالیسم در چند دهه گذشته به گفتمانی مسلط در عرصه اقتصادی سیاسی جهانی بدل شده است.

نولیبرالیسم برداشتی روزآمد از اقتصاد سیاسی کلاسیک است که در نوشته‌های اقتصاددان‌های حامی بازار آزاد، مانند فریدریش هایک و میلتون فریدمن و فیلسوف‌هایی مانند رابرت نوزیک

مطرح شد. نولیبرالیسم دو ستون اصلی دارد: بازار و فرد. هدف اصلی نولیبرالیسم آن است که «مرزهای دولت را به عقب براند»، با این باور که سرمایه‌داری بازار بدون کنترل حکومتی، کارایی، رشد و رونق گسترده‌ای خواهد داشت. این نگرش در توجه راست نولیبرالی به سیاست مالکیت و ترجیحی که به سرمایه‌گذاری خصوصی در برابر سرمایه‌گذاری حکومتی یا ملی کردن می‌دهد، بازتاب یافته است: «خصوصی خوب است، دولتی بد است». لیبرالیسم نو به خودیاری، مسئولیت فرد و گرایش به کارآفرینی اقتصادی بسیار معتقد است و به‌طور گسترده‌ای دیده می‌شود که این‌گونه اندیشه‌ها از راه فرایند جهانی‌شدن که برخی آن را جهانی‌شدن نو لیبرالی می‌دانند، رو به گسترش‌اند (هیود، ۱۳۸۹: ۷۶). فریدریش هایک از نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم «به فردگرایی و نظم بازار به‌شدت باور داشت و منتقد بی‌همتای سوسیالیسم بود» (هیود، ۱۳۸۹: ۷۷). از نظر هایک نیز «دخالت دولت در اقتصاد نه‌تنها مغل آزاد است، بلکه به‌رحال ناموفق و ناکام می‌ماند. آزادی فردی و مالکیت خصوصی جدایی‌ناپذیرند؛ مالکیت خصوصی زمینه اصلی انتخاب‌های آزاد فرد است. در جامعه آزاد سنت‌ها و شیوه‌های مختلف زندگی آزادانه با یکدیگر رقابت می‌کنند و مالکیت خصوصی شرط اصلی این رقابت و از همین رو لازمه تکامل فرهنگی جامعه است» (بشیری، ۱۳۸۶: ۹۳).

نولیبرال‌ها سرسختانه در پی خصوصی‌سازی دارایی‌ها هستند. از نظر آن‌ها فقدان حقوق مالکیت خصوصی شفاف - مثلاً در بسیاری از کشورهای در حال توسعه - یکی از بزرگ‌ترین موانع نهادی در برابر توسعه اقتصادی و بهبود رفاه انسانی تلقی می‌شود. از جنبه بین‌المللی، حرکت آزاد سرمایه بین بخش‌ها، مناطق و کشورها از نظر نئولیبرال‌ها امری بسیار مهم است. بنابراین، دولت‌ها باید به‌طور مشترک برای کاهش موانع حرکت سرمایه در گشایش بازارها (هم برای کالاها و هم برای سرمایه) به روی مبادلات جهانی تلاش کنند و در مورد آن‌ها به توافق برسند. توافق‌های بین‌المللی بین دولت‌ها که حاکمیت قانون و آزادی تجارت را تضمین می‌کنند برای پیشبرد پروژه‌های نئولیبرالی در صحنه جهانی بسیار مهم هستند» (هاروی، ۱۳۹۱: ۹۵ و ۹۶). نئولیبرال‌ها بر این باورند که تعرفه، سهمیه‌بندی، یارانه و دیگر اشکال مداخله دولت در اقتصاد به عنوان موانعی در برابر رشد اقتصادی تلقی می‌شوند (جوشن‌لو و خانیها، ۱۳۹۱: ۱۸).

نکته مهم دیگری که به بحث این پژوهش ارتباط وثیقی دارد، عبارت است از پیوند نظریه نئولیبرالیسم با فرایند جهانی‌شدن. جهانی‌شدن همراه با گسترش اندیشه‌های نولیبرالی در جهان بوده است و جهانی‌کردن لیبرالیسم در بعد سیاسی و اقتصادی ادامه پیدا کرده و امروزه در نهادهای بین‌المللی موجود مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، گات (با موافقت‌نامه

عمومی تعرفه و تجارت) ابعاد اندیشه لیبرالیستی را می‌توان ملاحظه کرد (فاخری، ۱۳۸۶: ۲۹). بنابراین نهادهای مالی بین‌المللی برای استمرار سرمایه‌داری و اندیشه لیبرالیستی شکل گرفت و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان بازوهای اصلی تحقق این ایده عمل می‌کنند و قدرت فراوانی در اعمال قواعد یکسان موردنظر خود بر سایر کشورها و دولت‌ها دارند، می‌توان گفت برداشتن این دو گام به‌منزله آغاز جهانی‌شدن به معنای امروز است (آشفته‌تهرانی، ۱۳۸۷: ۱۹). به تعبیری، نئولیبرالیسم الگوی جهانی‌شدن برای همه کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود و مبنای سیاست‌های اقتصادی است که از سوی بسیاری از کشورهای پیشرفته و نهادهای بین‌المللی هم‌چون «سازمان جهانی تجارت»، «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» توصیه و ترویج می‌شود. این مکتب کنترل عوامل اقتصادی را از بخش عمومی به خصوصی سوق می‌دهد. نئولیبرالیسم، با توجه به اصول اقتصاد نئوکلاسیک، به دولت‌ها پیشنهاد می‌کند که به آزادسازی تجاری، کاهش هزینه‌های عمومی و محدود کردن یارانه‌ها، اصلاحات مالیاتی، گشایش بازارهای داخلی به بازرگانی خارجی یا حداقل‌سازی محدودیت‌ها (آزادسازی تجاری)، خصوصی‌سازی، تأمین امنیت مالکیت خصوصی و مقررات‌زدایی بپردازند» (جوشن‌لو و خانی‌ها، ۱۳۹۱: ۱۸ و ۱۹). به‌عبارت‌دیگر، ماهیت و جوهره لیبرالیسم و جهانی‌شدن یکسان است، حتی اگر تفاوت در میزان‌ها و اندازه‌ها وجود داشته باشد. از نقطه‌نظر کیفی، پدیده جهانی‌شدن و لیبرالیسم هم‌بستر و هم‌سنگ هستند و در راستای یکدیگر حرکت می‌کنند (ن. ک: دهشماره، ۱۳۸۸: ۴۹-۵۳).

در همین راستا، دولت هاشمی در دهه ۷۰ رویکردی را در سیاست‌گذاری اقتصادی به کار بست که با نام تعدیل ساختاری شناخته می‌شود. برنامه تعدیل ساختار اقتصادی، فهرست‌وار شامل اتخاذ سیاست‌های پولی و نرخ ارز، خصوصی‌سازی یا کاهش فعالیت‌های بخش دولتی، حذف کمک‌های دولتی یا یارانه‌ها و سیاست درهای باز در تجارت است.

### پیشینه پژوهش

در ادامه به برخی از مهم‌ترین آثار و منابع مرتبط با موضوع این پژوهش که از منظر اقتصاد سیاسی وضعیت اقتصادی ایران پس از انقلاب را مورد مطالعه قرار داده‌اند، اشاره خواهیم کرد. اوالیلا پسران (۲۰۱۱) در کتاب خود به نام ایران: تلاش برای استقلال اقتصادی، موضوع تلاش و کوشش ایرانیان برای دستیابی به استقلال اقتصادی پس از انقلاب سال ۵۷ را مورد بررسی قرار می‌دهد. پسران با نگاهی به ساختار سیاسی کشور، ماهیت قانون اساسی،

رقابت‌های جناحی و حزبی، اختلاف میان نهادهای انتصابی و انتخابی در مواجهه با نظام بین‌الملل، اقدامات هاشمی رفسنجانی و احمدی‌نژاد در مقام رئیس‌جمهور، معتقد است استقلال اقتصادی کشور همچنان مبهم و پیچیده باقی مانده است.

سوزان مالونی (۲۰۱۵) در کتاب اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب، اقتصاد سیاسی ایران بعد از انقلاب تا دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد را مورد مطالعه قرار داده است. وی تحولات اقتصادی سال‌های اولیه انقلاب، دفاع مقدس، دوران سازندگی هاشمی، اصلاحات خاتمی و پوپولیسم احمدی‌نژاد، تأثیر انرژی هسته ایران در سیاست اقتصادی و در نهایت تأثیر تحریم‌های بین‌المللی در اقتصاد ایران را مورد بررسی قرار داده است.

امیرمحمد حاجی یوسفی (۱۳۸۸) در کتاب دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران را با استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی تشریح و ارزیابی می‌کند. بدین منظور، نقش و اهمیت نفت، همچنین وضعیت دولت در ایران را بررسی و تحلیل می‌کند و هم چنین تلاش شده تا با تبیین ماهیت دولت رانتی در ایران، ارتباط آن با توسعه‌نیافتگی اقتصادی کشور مورد بررسی قرار گیرد.

موسی غنی نژاد و محمد طیبیان (۱۳۸۰) در کتاب آزادی‌خواهی نافرجام؛ نگاهی از منظر اقتصاد سیاسی به تجربه ایران معاصر، در چارچوب تاریخی در پی پاسخ به این پرسش است که اگر قرار باشد یک اقتصاد در چارچوب پارادایم اقتصاد آزاد و ارزش‌گذاری به آزادی‌های فردی سازمان یابد، چه وجوهی در اداره یک چنین جامعه‌ای باید مورد توجه قرار گیرد؟

بهمن احمدی آمویی (۱۳۸۵) در کتاب اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، به گفتگو با برخی از فعالان سیاسی اوایل انقلاب که در عرصه اقتصاد فعال بوده‌اند، می‌پردازد و در خلال این گفتگوها تحولات اقتصادی به خصوص اجرای سیاست تعدیل و خصوصی‌سازی در دوران هاشمی مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. موضوع بازار به طور مستقل مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، اما مسائل مربوط به خصوصی‌سازی در کتاب به بحث گذاشته شده است.

احمد موثقی (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی، روند شکل‌گیری جریان‌های فکری را در پیوند با رویکردهای اقتصادی و ایجاد جناح‌های سیاسی و بلوک‌های قدرت بررسی می‌کند و امکان یا عدم امکان تحقق توسعه و دموکراسی در ایران را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و ماهیت دولت و گفتمان جمهوری اسلامی و پایگاه اجتماعی دولت را تبیین و توصیف می‌نماید.

سهراب بهداد و فرهاد نعمانی (۱۳۸۶) در اثر خود تحت عنوان طبقه و کار در ایران، به بررسی اوضاع اقتصادی ایران از وقوع انقلاب اسلامی تا روی کار آمدن خاتمی می‌پردازد و با تکیه بر تأثیر انقلاب سال ۵۷ بر ساختار طبقه و نیروی کار در ایران، چارچوبی نظری برای تحلیل طبقاتی جامعه ایران ارائه می‌کند. «این کتاب درباره دگرگونی ماهیت طبقاتی نیروی کار ایران در سه دهه گذشته است. این سال‌ها برهه مهمی در تاریخ نوین ایران است» (به نقل از کتاب) که در بخش‌هایی از این کتاب لیبرالیسم اقتصادی و ماهیت آن نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

فرشاد مؤمنی (۱۳۸۶) در کتاب اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری، که مجموعه مقالات نویسنده در خصوص مفاهیم نظری سیاست تعدیل ساختاری و اجرای آن در جمهوری اسلامی ایران است، انواع تعدیل، اقتصاد سیاسی قیمت‌گذاری و اقتصاد سیاسی خصوصی‌سازی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

محسن رنانی (۱۳۷۶) در کتاب بازار یا نا بازار: بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران، به تبیین وضعیت بازار در ایران پرداخته و در چارچوب اقتصاد نهادگرایی جدید به آسیب‌شناسی ساختار نظام سیاسی و اقتصادی مبادرت می‌ورزد. تأکید عمده کتاب بر ماهیت بخش خصوصی و بازار است.

چنانکه پیداست آثار فوق بیشتر از منظر تحولات داخلی، به‌ویژه ساختار قانونی و نهادی، ماهیت دولت و پویای منازعات سیاسی به بررسی وضعیت اقتصادی کشور پس از انقلاب پرداخته‌اند و کمتر به بعد خارجی و همچنین اراده و توان دولت در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی اشاره کرده‌اند. بنابراین، وجه تمایز پژوهش حاضر با آثار انجام‌شده، تأکید بر نگاه و رویکرد ویژه دولت بر حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی و مهم‌تر از آن بر پیوند و تعامل ساختار اقتصاد داخلی با نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی و تأثیر این مناسبات بر رابطه دولت-بازار در ایران دهه ۱۳۷۰ شمسی است.

## ۲. انقلاب و تغییر جهت‌گیری‌های اقتصادی

وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران را دگرگون کرد و تأثیرات عمیقی بر جای گذاشت. با وجود این، پس از انقلاب سال ۱۹۷۹، ساختار اقتصادی ویژه‌ای که در دوران شاه بر کشور غالب بود، تداوم یافت؛ هر دو اقتصاد به‌شدت به درآمدهای نفتی وابسته بودند و در هر دو مقطع، دولت نقش مهمی در برنامه‌ریزی اقتصادی و اجرای آن داشت. البته رهبران جمهوری اسلامی تلاش کردند که برای رفع نابه‌سامانی‌های اقتصادی که

موجب اعتراض مردم علیه شاه شد، ساختارهای جدید اقتصادی ایجاد کنند. با این حال، «ایران بعد از انقلاب فرصت اندکی برای پیاده کردن آرمان‌ها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی موردنظر خود داشت. چراکه کشور در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب درگیر جنگ هشت‌ساله با کشور عراق شد که تأثیرات بسیار مخربی بر فعالیتهای اقتصادی، درآمدهای حاصل از فروش نفت و به‌طور کلی توسعه اقتصادی ایران برجای گذاشت (Pesaran and et al, 2012: 45).

بنابراین، در طول دهه نخست پس از انقلاب، قطب‌بندی‌های سیاسی و اختلافات ایدئولوژیکی و جنگ تلاش‌های دولت برای تنظیم یک استراتژی منسجم توسعه را با شکست مواجه ساخت. همان‌طور که مسعود کارشناس اشاره می‌کند، در طول ۴۰ سال گذشته تنها دوره‌ای که ایران عملاً برنامه میان‌مدتی برای توسعه نداشت همین دوره بود، اقتصاد ایران در این دوره را بیش‌تر می‌توان نوعی اقتصاد جنگی مبتنی بر مداخلات دوراندیشانه دولت برای اداره بحران‌های کوتاه‌مدت دانست تا یک برنامه منسجم اقتصادی از پیش اندیشیده (کارشناس و پسران، ۱۳۷۲: ۱۰). دخالت وسیع دولت در کلیه امور اقتصادی در دوران جنگ تحمیلی اگرچه توانست مانع وارد آمدن فشارهای بسیاری بر مردم شود، با این حال باعث ایجاد مشکلات فراوانی در سال‌های پایانی جنگ شد و معضلاتی همچون کسری بودجه دولت، کاهش درآمدهای ارزی، افزایش حجم نقدینگی، رشد نرخ تورم، افت پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و رواج فعالیت‌های غیرتولیدی را به ارمغان آورد. شرایط امنیتی ایران به‌گونه‌ای بود که اجرای هرگونه برنامه اقتصادی، دشواری‌های خاص خود را داشت. بنابراین می‌توان دریافت که حتی اگر الگوی خاصی از توسعه اقتصادی در ایران انقلابی وجود داشته، این الگو بعد از سال ۱۳۶۸ کنار گذاشته شد.

### ۳. هاشمی و رویکرد دولت سازندگی به جهانی شدن اقتصاد

به دلیل غلبه آرمان‌گرایی در سیاست داخلی و خارجی تا سال ۱۳۶۸، رویکرد واقع‌بینانه مدنظر سیاسیون قرار نگرفت و به تبع آن ارتباطات و مبادلات اقتصادی با جهان خارج و نفوذ بازار جهانی به حداقل ممکن کاهش پیدا کرد. به‌ویژه که روابط با نظام سرمایه‌داری منقطع و هیچ‌گونه کمک و سرمایه خارجی پذیرفته نشد (دهقانی، ۱۳۹۰: ۴۰۲). پس از جنگ، نشانه‌هایی از ظهور و قدرت‌یابی نیروهای بوروکراتیک و عمل‌گرا آشکار گردید که به مفهوم کاهش تدریجی بنیادگرایی و گرایش به عمل‌گرایی در جمهوری اسلامی است (Valibeigi, 1993: p 800). این دوره با نام دوره سازندگی در ایران شناخته می‌شود. سیاست دوران سازندگی متأثر از وقوع جنگ طولانی‌مدت و انزوای بین‌المللی ایران بود که



اقتصاد را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. رفسنجانی با آگاهی و علم نسبت به آنچه در کشور روی داده بود، بر احیا و سازندگی اقتصاد ایران تأکید کرد.

هاشمی رفسنجانی با هدف توسعه اقتصادی، «اقتصاد آزاد»، «کاهش مداخله دولت در اقتصاد» و «تعامل بین‌المللی به نفع توسعه اقتصادی» را در دستور کار قرار داد. آزادسازی اقتصادی و کاهش نقش دولت در اقتصاد، کلید اصلی برنامه احیای اقتصادی محسوب می‌شد. هدف اصلاحات اقتصادی، بالا بردن نقش بخش خصوصی در اقتصاد کشور بود» (مصلى نژاد، ۱۳۹۵: ۴۵۴). با به قدرت رسیدن هاشمی، هم مشارکت بیشتر بخش خصوصی مورد تشویق قرار گرفت و هم اینکه استفاده از مؤسسات مالی خارجی مورد تأکید قرار گرفت و راه اصلی برای رسیدن به استقلال اقتصادی در نظر گرفته شد. در واقع استراتژی سازندگی و بازسازی و توسعه‌ی اقتصادی دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: اصلاح نظام اقتصادی آشوب‌زده و باز کردن درهای اقتصادی، تجاری و صنعتی دنیای خارج (ازغندی، ۱۳۸۹: ۱۱۱-۱۱۲)، تمرکز بر تولید و اجرای سیاست کارآمد، اعتراف به اینکه سیستم نیاز به روابط بین‌المللی دارد، احترام به قواعد بین‌المللی، عضویت فعال در مؤسسات منطقه‌ای و بین‌المللی، تلاش برای کاهش مشکلات با کشورهای همسایه و تحول و تبدیل سیاست صدور انقلاب به سیاست اسلامی در یک کشور از مهم‌ترین وجوه سیاست جدید بود» (Yegin: 2014: 3).

از سوی دیگر، ایران برای موفقیت در بازسازی اقتصاد، نیازمند کمک‌های جامعه بین‌المللی بود؛ زیرا در داخل کشور سرمایه کافی برای بازسازی وجود نداشت (Ehteshami, 2007: xiv). راهکار و سیاست موردنظر هاشمی برای رفع این گرفتاری‌ها این بود که تنش‌زدایی در عرصه بین‌الملل و اصلاح اقتصادی در داخل را در پیش بگیرد. در این شرایط، دولت به این باور رسید که شرایط برای تلفیق بیشتر ایران در نظام جهانی نسبتاً فراهم است و باید از این فرصت استفاده کرد. هم‌زمان، این فکر نیز در دولت قوت گرفت که نظام جدید جهانی کمتر از گذشته ایدئولوژیک و سیاسی است و توجه بیشتری به اقتصاد و تلفیق اقتصادی جوامع پیدا کرده است؛ بنابراین دولت سعی کرد تا هرچه بیشتر سیاست‌های اقتصادی خود را با سیاست‌های عمده و جاری اقتصادی در جهان هماهنگ کند. تأکید بر گرفتن وام‌های خارجی و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی در ایران و همراه آن مراجعه به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از جمله سیاست‌هایی هستند که باید در قالب این تفکر جدید ارزیابی شوند. این حرکت هم‌چنین باعث شد که دولت فرمول‌های اقتصادی ارائه‌شده توسط این مراکز را که پیش‌نیاز استفاده از امکانات مالی آن‌ها و یا همکاران آن‌ها است بپذیرد. سیاست‌های خصوصی‌سازی، شناور کردن

قیمت ارز، تشویق صادرات غیرنفتی، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی و بهره‌گیری از شوک‌های اقتصادی، نظیر برداشتن کنترل از روی قیمت‌ها و کاهش سریع یارانه‌ها، همگی در راستای سیاست‌های سفارش شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و در جهت تلفیق هر چه بیشتر اقتصاد کشور در جامعه جهانی اتخاذ و اعمال شد (امیر احمدی، ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴: ۱۴).

بدین ترتیب، هاشمی با وعده بازسازی و هم‌ین‌طور تغییر جهت سیاست‌های اقتصادی چپ اسلامی (سیاست‌هایی که در دهه شصت سبب افزایش کنترل دولت بر اقتصاد شده بود) روی کار آمد و در جهت عملی کردن این دیدگاه، چاره‌ای جز اتخاذ رویکردی تعاملی با اقتصاد جهانی و پیشبرد اهداف توسعه کشور نداشت. از این رو، دو برنامه توسعه اقتصادی اول و دوم را تنظیم کرد که محور و شاه‌بیت اصلی آن‌ها هم‌سو بودن با نظم حاکم بر اقتصاد جهانی، خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری خارجی بود.

### ۳-۱. برنامه اول توسعه اقتصادی

در نخستین دوره ریاست‌جمهوری هاشمی‌رفسنجانی و با گذشت یک سال پس از پایان جنگ تحمیلی، دولت نخستین برنامه توسعه را با انتخاب استراتژی «آزادسازی اقتصادی» و «بازسازی» آغاز کرد. در سال ۱۳۶۸ برای نخستین بار پس از انقلاب، برنامه توسعه اقتصادی در ایران به اجرا درآمد و اقتصاد جمهوری اسلامی، با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای از اقتصاد مبتنی بر خودکفایی یا اقتصاد دوران متکی بر دولت در دهه ۱۳۶۰ به اقتصاد با گرایش بازار روی آورد. تدوین نخستین برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور و آغاز اجرای آن در سال ۱۳۶۸، اولین اقدام جدی نظام برنامه‌ریزی کشور به‌منظور سازمان‌دهی اقتصاد ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. این برنامه در مقطعی از تاریخ حیات اقتصادی کشور به مرحله اجرا درآمد که برنامه‌های تعدیل مشتمل بر تعدیل ساختاری و تعدیل کلان اقتصادی - به توصیه مجامع پولی و مالی بین‌المللی - بیش از سایر رویکردهای اصلاحات اقتصادی در کشورهای در حال توسعه با اقبال مواجه گردید. به همین لحاظ، از سال ۱۳۶۹ به‌طور رسمی سیاست‌های تعدیل در ایران به اجرا درآمد (شیخانی، ۱۳۸۷، ۲۵۱). از این مقطع زمانی به بعد، بورژوازی کمپرادور در ایران از جایگاه و مطلوبیت بیش‌تری برخوردار شد و سیاست تعدیل اقتصادی، مسیر انقلاب را به‌سوی جهت‌گیری‌های اقتصاد بازار سوق داد (مصلی نژاد، ۱۳۹۵: ۴۴۷).

### ۱-۱-۳. خصوصی سازی

خصوصی سازی و کاهش حجم دولت، از اصول اساسی نئولیبرالیسم است که با روند کلی جهانی شدن اقتصاد نیز همخوانی دارد. در واقع این دو مفهوم دوروی یک سکه هستند. خمیرمایه جهانی شدن کاهش نقش دولت‌ها در اقتصاد و افزایش نقش بخش خصوصی است که با تصدی‌گری دولتی و حمایت از تولیدات داخلی و یا وضع تعرفه بر محصولات خارجی در تعارض قرار می‌گیرد (شیر خانی، ۱۳۸۱: ۲۹۷). خصوصی سازی همچنین از ارکان اصلی سیاست‌های اجماع واشنگتنی است که بر تعدیل ساختاری، تعدیل اقتصادی، تحول اقتصادی تأکید دارد. بر پایه رویکرد جدید، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شد که میزان مشارکت بخش خصوصی از ۳۰-۲۵ درصد فعالیت‌های اقتصادی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به انجام می‌رسید، به ۸۰-۷۵ درصد در دهه ۱۹۹۰ افزایش یابد (ن. ک: مصلی نژاد، ۱۳۹۵: ۴۵۴-۴۴۹). در نتیجه اصلاحات اقتصادی دولت سازندگی، ۸۰۰ واحد تولیدی و صنعتی در برنامه خصوصی سازی دولت قرار گرفتند (احتشامی، ۱۳۷۸: ۲۳). برنامه اول برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و اشتغال، رشد چشم‌گیری را نشان داد. در این برنامه، میانگین نرخ رشد سالانه در مورد سرمایه‌گذاری‌ها ۱/۶ درصد پیش‌بینی شده بود. این امر برای تغییر در گرایش سرمایه‌گذاری‌های خصوصی، در مقایسه با دولت آقای موسوی بود. بنابراین، میزان سرمایه‌گذاری‌ها از ۵/۱۴ درصد در سال ۱۹۹۰-۱۹۸۹ به ۱۷ درصد در سال ۴-۱۹۹۳ افزایش یافت. طبق پیش‌بینی‌های انجام‌شده در برنامه اول توسعه تا سال ۱۹۹۴ لازم بود تا سرمایه‌گذاری بخش خصوصی ۵۲/۸ درصد از کل سرمایه‌گذاری در کشور را شامل شود. این امر به مفهوم شرایطی بود که بخش خصوصی می‌توانست قابلیت‌های خود را در پناه برنامه‌های دولتی ارتقا دهد. به این ترتیب، خرده‌بورژوازی سنتی با بخش بازار پیوند بیشتری یافت و زمینه ایفای نقش در چارچوب برنامه توسعه اقتصادی را به دست آورد» (مصلی نژاد، ۱۳۹۵: ۴۴۹).

بر اساس این برنامه، دولت ابتدا اصلاح نرخ ارز، کنترل بر واردات، کاهش قیمت ارز، کاستن از یارانه دولت برای کالاهای اساسی افزایش نرخ آب، برق و سوخت را در دستور کار خود قرار داد. بر اساس قوانین جدید، اجازه مشارکت به سرمایه‌گذاران خارجی تا ۴۹ درصد سهام داده شد. مناطق آزاد تجاری در قشم و کیش ایجاد شد. چندصد کارخانه دولتی برای خصوصی سازی در اختیار این بخش گذاشته شد. دولت قول داد نقش خود در اقتصاد را کاهش دهد. در این مقطع ۹۷ درصد سرمایه‌گذاری‌ها از سوی بخش عمومی انجام شده بود، زیرا دولت در برنامه پنج‌ساله سرمایه‌گذاری‌های عظیمی را در بخش پتروشیمی، گاز، فولاد و صنایع دیگر پیش‌بینی کرده بود (Curits and et al, 2008:73,74). بازار بورس تهران بازگشایی شد، سهام برخی از

مؤسسات دولتی فروخته شد و برخی از دارایی‌های دولتی نظیر معادن، خصوصی گردید. دولت نقدینگی را کاهش داد، انگیزه‌های صادراتی ایجاد کرد، سهمیه‌بندی و نظارت بر قیمت کالاها و محصولات از میان برداشته شد و علاوه بر این، برای جبران کمبودهای اقتصادی، واردات کالاهای مصرفی و اساسی آزاد شد. اقدامات مربوط به مبارزه با احتکار کاهش یافت؛ برخی از املاک و دارایی‌ها به مالکان پیشین آن بازگردانده شد؛ مالیات‌های کسب‌وکار کمتر شد؛ جریان منابع به سوی برنامه‌های توسعه‌ای هدایت شد؛ امتیازاتی به شرکت‌های نفتی اعطا شد، از جمله قرارداد یک میلیارد دلاری به شرکت کونوکو. تلاش برای تأمین امنیت اقتصادی، طرح سیاست تنش‌زدایی، گسترش روابط اقتصادی ایران با کشورهای صنعتی اروپا، اتخاذ سیاست‌های مربوط به خصوصی‌سازی، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، ایجاد مناطق آزاد تجاری در کشور، کاهش تدریجی یارانه، آزادسازی تجارت، مقررات زدایی در بخش اقتصادی و کنترل رشد جمعیت موجب تغییر سیاست‌های داخلی شد و روند ادغام بیش‌تر کشور در فرایند جهانی را تسریع نمود (جوادی ارجمند، ۱۳۸۶: ۶۹؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۰ و ۳۲۱؛ احتشامی، ۱۳۸۷: ۲۴؛ مصلی نژاد، ۱۳۹۵: ۴۴۷؛ کدی، ۱۳۸۳: ۵۵؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۲؛ آقایی، ۱۳۸۶: ۱۱).

در طول سال‌های برنامه اول، نرخ رشد اقتصاد ایران به‌طور متوسط ۸ درصد بود. این نرخ رشد ایران را در میان پنج کشور بالاترین نرخ رشد اقتصادی جهان قرار داد. این در حالی است که در سال ۱۳۶۸ نرخ رشد حدود ۳ درصد بود، اما در سال ۱۳۶۹ به ۱۲/۱ درصد و در سال ۱۳۷۰ به ۹/۹ درصد رسید (احتشامی، ۱۳۷۸: ۴۴). در حقیقت، اقدامات دولت اول هاشمی، در راستای آزادسازی اقتصادی سبب شد، در تابستان ۱۳۷۰، نظام پیچیده مراکز تهیه و توزیع کالا که کالا را باقیمت کمتر از قیمت واقعی در اختیار مردم قرار می‌داد، برچیده شود. از سال ۶۸ با اصلاح نظام نرخ ارز، شمار کالاهایی که مشمول مقررات کنترل قیمت‌ها بودند از ۲۹۶ کالا به ۲۲ کالا کاهش یافت. حتی به کالاهای سهمیه‌بندی‌شده یا تحت کنترل قیمت‌ها نیز اجازه بازار آزاد جنبی داده شد. دولت همچنین قیمت‌های تضمینی را جایگزین نظام قیمت‌های تثبیتی فرآورده‌های کشاورزی کرد (نوشیروانی، ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴: ۵۴).

## ۳-۱-۲. سرمایه‌گذاری خارجی

در کنار اقدامات داخلی، دولت به دلیل نامکفی بودن عواید حاصل از نفت و در راستای تهیه انباشت لازم جهت بازسازی اقتصاد کشور به سایر منابع همچون مالیات‌ها و جلب سرمایه داخلی و خارجی متوسل شد. «در این دوره سعی شد با پیوند میان سرمایه‌ی دولتی، سرمایه‌ی داخلی

و سرمایه‌ی خارجی، انباشت لازم جهت پیشبرد برنامه رشد اقتصادی فراهم شود» (مصلی نژاد، ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۹۶). هاشمی نگاه مثبتی به سرمایه‌گذاری خارجی داشت و تلاش داشت تا سرمایه‌گذاری خارجی را جذب نماید. وی در یکی از سخنرانی‌های خود اعلام کرد که سرمایه خارجی ذاتاً شر نیست و می‌تواند در طرح‌های تولیدی به نفع جامعه به کار رود. بر همین مبنا، هاشمی بر تنش‌زدایی و گسترش ارتباط با جهان خارج نیز تأکید می‌کند (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۸/۸/۱۹). رفسنجانی همچنین در دفاع از جلب سرمایه‌گذاری خارجی در مجلس در ابتدای دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش می‌گوید، حتی ما اگر ذخیره ارزی فراوانی هم داشتیم، کار لازمی بود که منبع بعضی از طرح‌ها را به درآمدهای خارجی بند کنیم (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۸/۹/۱۸: ۹). این موضوع نشان‌گر چرخش رسمی عمده‌ای در حکومت پساانقلابی در ایران بود (نعمانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۸۸). وی در طول مبارزه انتخاباتی خود بیان داشت که «با گذشت ده سال از انقلاب، به دلیل جنگ ما هنوز نتوانسته‌ایم به زندگی روزمره مردم توجه کنیم. من برای آینده این کشور امیدهایی دارم که ممکن است با امکانات در دسترس هماهنگی و مطابقت نداشته باشد، اما من سعی خواهم کرد تا آنجایی که ممکن است آن‌ها را عملی سازم» (Maloney, 2015: 192, 196). هاشمی بر این امر آگاه بود که در این شرایط، کشور برای رشد اقتصادی نیازمند تأمین منابع مالی بود و این منابع قطعاً در داخل امکان‌پذیر نبود؛ به همین دلیل تلاش کرد این منابع را از خارج تأمین کند. تلاش برای تأمین مالی از خارج دو پیامد مهم داشت: نخست، اعتراف علنی به شکست دولت در ایجاد اقتصاد اتوپیایی اسلامی؛ دوم، دولت برای جلب سرمایه خارجی ناگزیر بود پایبندی خود به بازسازی نهادهای بازار و تشویق اقتصاد بازار آزاد را نشان دهد. پیگیری نمادین این حرکت با استقبال دولت ایران از هیئت اعزامی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در تهران در ۱۳۶۹ بود. این نخستین هیئت اعزامی این دو نهاد مالی بین‌المللی به ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ بود.

### ۳-۲. دور دوم ریاست جمهوری و برنامه دوم توسعه

برنامه دوم توسعه با تأخیر یک‌ساله در فروردین ۱۳۷۴ آغاز به کار کرد. اهداف برنامه دوم توسعه اقتصادی اجتماعی، ایجاد تمهیداتی به منظور افزایش تولید صنعتی، توازن تجاری ایران در چارچوب تولیدات صنعتی، بهبود و توسعه فناوری داخلی و استفاده از پتانسیل‌های صنعتی موجود بود (کرد زاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۹۵).

در دور نخست ریاست جمهوری هاشمی، موتور اقتصاد به سرعت می‌چرخید؛ فعالیت‌های

اقتصادی رونق گرفت و زیربناهای اقتصادی و صنایع بازسازی شد. در دور دوم ریاست جمهوری او، شتاب این موتور تا حد زیادی کند می‌شود (عادلی، ۱۳۸۹). دور دوم ریاست جمهوری هاشمی با دشواری‌های بسیاری، از جمله انتقادات از چپ و راست همراه بود (کدی، ۱۳۸۳: ۵۹). در برنامه دوم پیش‌بینی شده بود که سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی سالانه ۶/۲ درصد و تولید ناخالص داخلی سالانه ۵/۱ درصد افزایش یابد. همچنین پیش‌بینی شده بود که مصرف خصوصی به‌طور سالانه ۴ درصد افزایش یابد و مصرف دولت در تولید ناخالص داخلی از ۱۳/۱ درصد در ابتدای برنامه به ۹/۸ درصد در برنامه کاهش یابد. هم‌چنین درآمد دولت سالانه ۱۵/۲ درصد و هزینه‌های عمرانی سالانه ۲۱ درصد رشد یابد و سهم هزینه‌های جاری در بودجه دولت کاهش یابد. ضمناً در تجارت خارجی پیش‌بینی شده بود که صادرات غیرنفتی سالانه ۸/۴ درصد رشد نموده و هر سال ۲ میلیون شغل ایجاد شود (کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۹).

از سال ۱۳۷۴ و در برنامه دوم توسعه، سیاست‌های هاشمی تغییر پیدا کرد و به سمت سیاست‌های کنترلی حرکت کرد که نشان از چرخش یا عدول از سیاست‌های نولیبرالی و سیاست تعدیل داشت. سیاست‌های این دوره با نام تثبیت اقتصادی شناخته می‌شود. از نظر مسعود نیلی این سیاست‌ها یک الگوی تلفیقی بود. در آن زمان، سیاست‌هایی که در دوره برنامه دوم در کشور اجرا می‌شد، سیاست‌های انقباضی در بخش‌های پولی و مالی بود و همچنین به لحاظ بازگشت مجدد کنترل‌های اداری، کنترل قیمت‌ها، کنترل تجارت خارجی و پرداخت یارانه‌ها نقش دولت در آن پررنگ بود. هرچند که آقای هاشمی رفسنجانی مدافع سیاست‌های الگوی سال ۷۴ به بعد نبود و نگاه کارشناسی هم نشان می‌داد که آن الگوی سیاست‌گذاری یک الگوی اضطراری برای مواجهه با یک وضعیت بحران بوده است، نه یک الگوی اداره مستمر اقتصاد کشور» (احمدی آمویی، ۱۳۸۵: ۳۳۳).

به گفته پسران، سیاست پروستریکای هاشمی بدون انتقاد نبود و از اوایل دهه ۱۹۹۰ نگرانی‌های مربوط به بدهی‌های خارجی مطرح شد که محدودیت‌هایی برای انجام این رویکرد جدید اقتصادی به وجود آمد (Pesaran, 2011:80). از این‌رو، با پدیدار شدن تورمی افسارگسیخته در ایران که به بیش از ۵۰ درصد در ابتدای سال ۱۳۷۴ رسید و بحران بازپرداخت اصل و بهره بدهی‌های خارجی کشور که بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار شد، در سیاست‌های تعدیل اقتصادی تجدیدنظر و از جمله خصوصی‌سازی کُند شد» (رزاقی، ۱۳۸۱: ۶۱). به دنبال بحران آفرینی و شکست برنامه تعدیل ساختاری در ایران، مانند اغلب کشورهای توسعه‌نیافته، در سال ۱۳۷۴ همراه با توقف همه اجزای دیگر برنامه اقتصادی دولت وقت،

فرمان توقف خصوصی‌سازی هم صادر شد (مؤمنی، ۱۳۹۳: ۱۶۳ و ۱۷۲). هرچند روند رشد اقتصادی و تورم ظرف فاصله زمانی ۱۳۶۸-۱۳۷۰ سازگار با پیش‌بینی یادشده بود، ولی عملکرد اقتصاد کشور در فاصله سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳، تصویری معکوس را ارائه نمود. رشد اقتصادی، سیر نزولی چشم‌گیری را پیمود و در مقابل، نرخ تورم با شدت زیادی، از کمتر از ۱۰ درصد در سال ۱۳۶۹، به بیش از ۳۵ درصد در سال ۱۳۷۳ رسید. قیمت بازار آزاد ارز که علاوه بر نقش متعارف اقتصادی خود به‌عنوان شاخصی از توان دولت در پیشبرد سیاست‌های تعدیل شناخته‌شده بود نیز نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه طی فاصله سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۶۸ بیش از ۸۰ درصد افزایش یافت. به‌رغم افزایش نسبی نرخ ارز در جهت یکسان‌سازی نظام نرخ برابری از ۷۰ ریال بازار هر دلار به ۱۷۵۰ ریال، نسبت نرخ ارز در بازار آزاد به نرخ رسمی از حدود ۱/۵ برابر در سال ۱۳۷۳ پائین تر نیامد. در این دوره، خالص بدهی دولت به بانک مرکزی، با شدت بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و سرانجام به رشد متوسط سالانه ۲۸ درصد نقدینگی ظرف فاصله‌ی سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۰ رسید. مجموعه‌ی موارد فوق، منتهی به وضعیتی گردید که قیمت‌های بازار آزاد در حال افزایش بودند و قیمت‌های رسمی با تحمیل هزینه‌های سنگین برای مردم و دولت به دنبال آن در حال تطبیق وضعیت فوق، دوری را ترسیم می‌کرد که فرایندی پرهزینه و واگرا را برای اقتصاد کشور در پی داشت. نتیجه موارد فوق، منجر به توقف سیاست‌های تعدیل اقتصادی در بخشی از اقتصاد کالایی و پس از مدتی، اعمال سیاست تثبیت قیمت کالا و ارز در مقیاس وسیع گردید (نیلی، ۱۳۷۶: ۳۹۸).

در این شرایط، دولت سیاست‌های جدیدی را پیش گرفت. این سیاست‌ها که در مراحل مختلف به مورد اجرا گذاشته شد، عبارت بودند از: کنترل هزینه‌های خانوار، کنترل ارز و بازرگانی خارجی، کنترل نقدینگی. این سیاست‌ها به‌عنوان شروعی برای ایجاد تحول در اقتصاد پس از بحران‌های ناشی از آزادسازی اقتصادی و سیاست‌های تعدیل بود. در این چارچوب با تقویت تعزیرات و حفظ و افزایش سوبسیدها سعی شد که از قیمت کالاهای ضروری موردنیاز مردم جلوگیری شود. در حقیقت شروع سیاست‌های تثبیت ۱۳۷۳/۷/۲۰ بود که از این تاریخ دولت در زمینه تعزیرات مجدداً اختیارات قانونی یافت. بر اساس این قانون، بر لزوم نظارت و کنترل دولت در امور اقتصادی تأکید شد. همچنین بر هماهنگی مراجع قیمت‌گذاری، توزیع کالا و اجرای ضوابط و مقررات مربوط به آن تأکید شد که صادرات کالاهایی که موجب افزایش قیمت‌ها می‌شود، کنترل شده و برای واردات کالاهای اساسی تسهیلات جدید ایجاد شد. سیستم توزیع دولتی از طریق ایجاد فروشگاه‌های رفاه گسترش

یافت و همچنین توزیع ۳۵ قلم از کالاهای اساسی عمدتاً مواد غذایی در اختیار دولت قرار گرفت (کرد زاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۶).

#### ۴. سرانجام خصوصی‌سازی و سیاست تعدیل ساختاری در ایران

محتوای نخستین برنامه توسعه اقتصادی، تعارضات و مصالحه گروه‌های سیاسی بر سر اقتصاد را نشان می‌داد و «درعین‌حال، نشان‌دهنده عقب‌نشینی گرایش «پوپولیستی و مبتنی بر کنترل دولتی» نیز بود؛ چراکه مداخله مستقیم دولت در اقتصاد در حوزه‌های معینی صراحتاً محدود شده و گسترش فعالیت بخش خصوصی در حوزه‌های دیگری تشویق می‌شد و ثانیاً اهداف بلند برنامه پیشنهادی تعدیل شد. «گرایش پوپولیستی و معتقد به کنترل دولتی» که معتقد به دیدگاهی اسلامی در خصوص انقلاب دائمی بود، مخصوصاً با تسلیم شدن در مقابل دیدگاه «پراگماتیسمی» گرایش میانه‌رو عقب‌نشینی کرد (امیر احمدی و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

بعد از پایان جنگ اگرچه سیاست اقتصادی دولت ایران به سمت صنعتی شدن حرکت کرد و خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی مورد حمایت قرار گرفت، اما نتایج پیچیده بود و سهم دولت از فعالیت‌های اقتصادی در این دو به‌طور واقعی افزایش پیدا کرد. برای مثال در دهه ۱۹۹۰ تعداد بنگاه‌های اقتصادی دولت از ۲۶۸ به ۴۵۳ شرکت افزایش پیدا کرد و بودجه سالانه این بنگاه‌ها از ۵۰۶ میلیون دلار به ۱۸ میلیارد دلار رسید. بین سال مالی ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴ بودجه اختصاصی این شرکت‌ها به ۴۹ میلیارد دلار رسید که ۶۵/۵ درصد از کل بودجه بود. درحالی‌که به گفته رئیس اتاق بازرگانی در این سال سهم بخش خصوصی از تولید ناخالص ملی ۲۰ تا ۲۵ درصد بوده است. بنگاه‌های اقتصادی دولت هم از طریق منابع داخلی و هم منابع خارجی مورد حمایت مالی قرار داشتند. این بنگاه‌ها در سال مالی ۲۰۰۳ حدود ۱۱ میلیون دلار وام از بانک‌های داخلی و منابع خارجی دریافت کردند که ۶۶ درصد آن از طریق وام خارجی بود (Curits and et al: 2008:15). اما خصوصی‌سازی یک‌هزار بنگاه دولتی و کارخانه‌های ملی شده که در ۱۳۷۲ آغاز شد، به‌واسطه فساد گسترده به حالت تعلیق درآمد (کدی، ۱۳۸۳: ۱۵۱). بورس‌بازی بر سر ارز و تجارت خارجی سودبخش‌تر و آسان‌تر از تولید کالا و خدمات بود. کدی هم معتقد است که هرچند اصلاحات پارامی نتایج از جمله تغییر جهت از توسعه درون‌نگر مبتنی بر کشاورزی به رشد صنعتی مبتنی بر ترویج صادرات و سیاست‌های تجارت آزاد و کاهش موانع فعالیت بخش خصوصی را به بار آورد، اما پس از آزادسازی، پول بیش‌تر به‌سوی املاک و مستغلات و ساختن کاشانه‌های لوکس در تهران جریان پیدا کرد تا سرمایه‌گذاری مولد (کدی، ۱۳۸۳: ۵۶).



به‌طور کلی، برنامه خصوصی‌سازی با مقاومت بنیادهای مصادره شده مواجه شد که صدها شرکت و کارخانه‌ها مصادره‌شده و ملی شده را در اختیار داشتند و نگران بودند که خصوصی‌سازی منجر به آشفته‌گی و بی‌نظمی اقتصادی شود. تلاش‌های دولت برای متقاعد کردن بازرگانان ایرانی در خارج برای بازگشت و سرمایه‌گذاری در ایران موفقیت‌آمیز نبود. کاهش موانع واردات و ارز باعث شد تا واردات دو برابر شود و ذخایر ارزی از بین برود. ارزش ریال ۶۰ درصد کاهش یافت. پرداخت اعتبار به بخش خصوصی محدود شد و واردات به‌شدت کاهش یافت و بسیاری از کارخانه‌ها به دلیل نبود قطعات یدکی و مواد خام با ۵۰ درصد ظرفیت خود کار می‌کردند. کسری بودجه منجر به تورم شدید شد و شروع برنامه دوم توسعه با یک سال تأخیر آغاز شد. ارز دوباره چند نرخی شد. کنترل دولت بر واردات افزایش یافت و برای کنترل قیمت مصرف‌کننده اقدامات جدی انجام داد. در سال ۱۹۹۲ مشکلات اقتصادی منجر به شورش‌های شدید کارگری در شهرهای قزوین، اراک، مشهد و شیراز شد (Curits and et al: 2008:73,74).

بدین ترتیب، نتایج ناشی از اجرای سیاست تعدیل، طیفی از مخالفان را برانگیخت؛ «بازار، سرمایه‌داری تجاری و روحانیون سنتی و بسیاری از روشنفکران جناح چپ سنتی به همراه روحانیون تندرو که منتقد سیاست‌های آزادسازی اقتصادی بودند، با اعمال فشار، برنامه اصلاحات اقتصادی و به دنبال آن سیاست خارجی را با عنوان همگامی با غرب مورد حمله قرار دادند. انقلابیون واقع‌گرا متوجه واکنش محیط بین‌الملل به انقلاب و پیامدهای آن بودند (ازغندی؛ ۱۳۸۱، ص ۲۷)» (کولایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۰۲)؛ بنابراین، با تقویت و انسجام هرچه بیشتر تر بلوک قدرت محافظه‌کاران سنتی، دولت هاشمی نتوانست همانند یک دولت مطلقه و توسعه‌گرا، مستقل از منافع این گروه‌های خاص، سیاست‌های کلان و ملی خود را عملی و اجرا نماید و ناگزیر شد در دوره دوم ریاست جمهوری خود روند اصلاحات را کندتر و تعدادی از مهم‌ترین وزارتخانه‌ها را به جناح راست واگذار کند.

علاوه بر فشارها و کارشکنی‌های جناح راست و صاحبان عظیم نقدینگی‌های بخش خصوصی با رویکرد تجاری، اصلاحات اقتصادی کارگزاران و دولت هاشمی در منطق درونی خود نیز فاقد جهت‌گیری توسعه‌ای بودند و عمدتاً در قالب رشد اقتصادی، به‌صورت گفتمانی و ایدئولوژیک، با تجویز صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، دنبال شد. اصلاحات اقتصادی به ایجاد زیرساخت‌ها و تأسیس کارخانه‌های دولتی، سدها، پل‌ها و مراکز مخابراتی و ارتباطی و دانشگاه آزاد و نظایر این‌ها محدود شد و به تغییر ساختارهای اقتصادی-اجتماعی غیرمولد موجود نپرداخت. در چارچوب ساختار اقتصادی-اجتماعی و سیاسی موجود با ماهیتی رانتی

و ماقبل مدرن و یک نوع رژیم ملوک‌الطوایفی با تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تعارض منافع گروه‌های غیر مولد حاکم، به نحوی که خود کارگزاران و بورژوازی دولتی درگیر این تعارض منافع بودند و دولت هاشمی به جای آن که فوق و مستقل از این گروه‌ها باشد، خود یک طرف دعوا بود. اصلاحات اقتصادی با تکیه شدید بر درآمدهای نفتی و بدهی خارجی و با ضعف کارآفرینان و بخش خصوصی صنعتی، فساد اداری-مالی، رانت‌خواری، ضعف و سوء مدیریت و فقدان کارشناسی‌های لازم، ریخت‌وپاش‌ها و نابرابری و بی‌عدالتی و فقر و نارضایتی اکثر مردم، همراه بود (عظیمی، ۱۳۷۸: ۱۶-۲۰).

صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصادی دلایل مختلفی برای ناکامی سیاست تعدیل و خصوصی‌سازی از سوی دولت هاشمی بیان کرده‌اند، از جمله: عجلوانه و شتاب‌زده و بدون برنامه‌ریزی بودن این سیاست (رنانی، ۱۳۹۳: ۱۱۱)؛ کم‌توجهی نسبت به امور سیاسی (زیباکلام، ۱۳۸۴: ۹)؛ سیاسی شدن بیش از حد اقتصاد ایران و نیز سلطه گروه‌های سیاسی بر اقتصاد (احمدی آمویی، ۱۳۸۵: ۴۹۳)؛ غیررقابتی بودن فضای اقتصادی و رانت جویی (مؤمنی، ۱۳۹۳: ۱۷۵)؛ حضور بنیادهای فرادولتی و شرکت‌های عظیم وابسته به آن‌ها (نعمانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۰۱)؛ فقدان ابزارها و پیش شرط‌هایی نظیر بازار پولی و مالی فعال و نیز عدم توفیق دولت در جذب سرمایه‌های خارجی به دلیل ناامنی سیاسی و اقتصادی داخلی و تنش‌های مربوط به سیاست خارجی ایران از جمله تیرگی و در نوسان بودن روابط با غرب از دیگر دلایل شکست برنامه خصوصی‌سازی بود.

## ۵. تأثیر سیاست‌های اقتصادی دولت پنجم بر رابطه دولت-بازار

به‌طور کلی، پس از سال ۶۸ نوعی راست جدید در نظام سیاسی ایران شکل می‌گرفت که با حمایت از تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی و واگذاری برخی از اختیارات دولت چرخشی در گرایش همان گروه‌های حاکم مستقر محسوب می‌شد. این سیاست‌ها به رهبری بلوک جدید و نوظهوری با خصلت سرمایه‌دارانه، بوروکراتیک و فن‌سالارانه، هر دو جناح و رویکرد قبلی موسوم به چپ و راست را دچار انفعال نمود و با مخالفت آنان هم روبه‌رو شد. جناح چپ که اساساً منطق تولیدی نداشت و اندیشه اقتصادی مدرنی را در قالب توسعه ارائه نمی‌داد، بیش‌تر به نحوی احساسی و رمانتیک، کلی و ایدئولوژیک، سخن از توزیع درآمد و ثروت و عدالت اجتماعی به میان می‌آورد، از این زاویه به انتقاد از دولت هاشمی می‌پرداخت؛ به حدی که این رویکرد جدید را «راست مدرن» نامید. در مقابل، جناح راست و محافظه‌کاران سنتی هم

که منطق تجاری داشتند، در این دوره به‌صورت یک لیگارشی نسبتاً منسجم درآمده و با در اختیار گرفتن نهادهای عمده حکومتی نظیر قوه قضائیه و شورای نگهبان و این بار با طرفداری از ولایت مطلقه فقیه با حوزه دخالت وسیع، به کارشکنی و مخالفت با جهت‌گیری‌های تولیدی و صنعتی و ملی و مدرن دوره هاشمی پرداختند. درواقع هر دو جناح و رویکرد چپ و راست، فاقد منطق تولیدی بوده و به دلایل مختلف با هرگونه جلوه‌ای از توسعه کاپیتالیستی مخالف بودند، ضمن اینکه در دو سوی طیف، با تأکید بر «توزیع» یا «تجارت» و نه تولید، با یکدیگر به‌شدت درگیر هم بودند» (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۳۴؛ بشیریه، ۱۳۸۱: ۸۵و۸۶).

سیاست لیبرالیسم اقتصادی دهه دوم انقلاب، علی‌رغم ناپایداری و آشفتگی آن، به احیای مناسبات سرمایه‌داری تولید کمک کرد. اگرچه دولت به حضور بلامناع خود در بازار ادامه داد، شرایط سیاسی و اجتماعی وضع مناسب‌تری را برای فعالیت‌های سرمایه فراهم کرد (نعمانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۶۹) و کوشش‌هایی در جهت پاسخ‌گویی به نیروها و فشارهای جهانی‌شدن صورت پذیرفت. چنین پاسخ‌گویی و واکنشی لاجرم به تعدیل رادیکالیسم دوران انقلاب و تشنج‌زدایی از روابط خارجی و اتخاذ مواضع مساعدتری نسبت به جامعه بین‌المللی و مقررات و حقوق بین‌المللی می‌انجامید.

از منظر تحول طبقاتی، در پی اجرای سیاست لیبرالیسم اقتصادی، شمار سرمایه‌داران مدرن در گروه‌های شغلی اجرایی، مدیریتی، حرفه‌ای، یا فنی بیش از سه برابر (از ۲۲۰۰۰ به ۷۵۰۰۰) افزایش یافت؛ بنابراین تا سال ۱۳۷۵، در مقایسه با سال ۱۳۶۵، بخش به‌مراتب چشم‌گیرتری از سرمایه‌داران مدرن بودند. باوجوداین، ۸۵/۹ درصد سرمایه‌داران هم‌چنان در گروه‌های شغلی سنتی بودند و تغییر مشابهی در ترکیب خرده‌بورژوازی مدرن در مقابل سنتی در همان دوره قابل‌ذکر است. به‌رغم بیش از سه برابر شدن تعداد خرده‌بورژوازی مدرن، در ۱۳۷۵، ۹۶/۸ درصد این طبقه هم‌چنان سنتی بود (نعمانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۷۸). راست جدید یا میانه‌روها تلاش کردند سنگ‌بنای تقویت طبقه‌ی اجتماعی جدیدی را بگذارند؛ این سیاست به رشد طبقه متوسط جدید کمک کرد. از آن‌پس تمامی تحرکات این جناح مصروف تقویت این طبقه شد: طبقه‌ای معطوف به‌نوعی نوسازی لیبرال و سکولار سرمایه‌دار (قوچانی، ۱۳۷۹: ۱۳۸).

به‌طور کلی می‌توان گفت که جهت‌گیری دولت در دوره سازندگی معطوف به طبقات بالای جامعه بود که ریشه در بازسازی اقتصادی کشور و نیاز دولت به سرمایه داشت. این طبقه از قبل سیاست درهای باز، به موقعیت برتر در اقتصاد و حاکمیت دست پیدا کرد. بنابراین در این دوره طبقات بالا هم از شأنیت ارزشی و هم از انتفاع اقتصادی بهره‌مند شدند و در مقابل،

طبقات متوسط و پائین در هر دو سطح متضرر شدند و نه از شأنیت ارزشی بهره‌ای بردند و نه از انتفاع اقتصادی؛ اگرچه تلاش‌های اقتصادی دولت منجر به بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی، بازسازی برخی از خرابی‌های ناشی از جنگ تحمیلی و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی در کشور شد، اما از سوی دیگر، تشدید «شکاف و فاصله طبقاتی»، بزرگ‌ترین پیامد منفی اجرای این سیاست بود.

بدین ترتیب آغاز برنامه‌های توسعه اقتصادی و سیاست تعدیل دوره تازه‌ای از روابط میان دولت-بازار یا بخش خصوصی را در پی داشت. در ابتدا چنین به نظر می‌رسید که سیاست‌های آزادسازی اقتصادی دولت جدید با منافع اقتصادی و سیاسی راست سنتی هماهنگی و هم‌خوانی دارد. لیکن در عمل به محدودیت‌هایی برای جناح مزبور و سرمایه‌داری تجاری منجر شد. درحالی‌که سرمایه‌داری تجاری سنتی به دنبال حفظ موقعیت اقتصادی و پاسداری از ارزش‌های سنتی فرهنگی بود. برنامه‌های دولت مبنی بر خصوصی‌سازی سرمایه‌گذاری خارجی، استقرار مالی، الحاق ایران به بازار جهانی و مهم‌تر از آن تأسیس مناطق آزاد تجاری و فروشگاه‌های زنجیره‌ای، کمیته تنظیم بازار و قیمت‌گذاری (که در واکنش به تورم لجام‌گسیخته سال ۷۳ ایجاد شد) فشارهای زیادی به جناح بازار وارد ساخت. «نگرانی سرمایه‌داری تجاری از این امر نشأت می‌گرفت که سرمایه‌گذاری خارجی و توجه به بخش صنعت، بورژوازی صنعتی جدید و قدرت‌مندی را به وجود آورد که منافعش در تعارض با منافع و علایق سرمایه‌داری سنتی قرار بگیرد (Siavashi, 1992: 34).

به هر صورت برنامه «تعدیل اقتصادی» طبعاً مستلزم ایجاد محدودیت‌هایی برای بخش تجاری و هدایت اعتبارات و سرمایه‌ها به سوی بخش تولید (به‌ویژه صنایع) بود. همچنین این برنامه‌ها باین‌که بر آزادسازی اقتصادی تأکید می‌کرد، اما با تلاش برای اعمال نوعی نظارت بر بخش خصوصی همراه بود. این نظارت عمدتاً متوجه مسائل مالیاتی بود. به این معنا که نهادهای مربوطه دولتی درصدد برآمدند تا از چگونگی و میزان معاملات و درآمدهای بخش خصوصی اطلاعات بیش‌تری کسب کنند. ملزم کردن بنگاه‌ها و تجار به استفاده از رمز (کد) اقتصادی در معاملات و غیره از جمله اقدامات دولت در این زمینه بود. دولت همچنین درصدد برآمد که مراکز جدید تجارت و توزیع نظیر فروشگاه‌های زنجیره‌ای را که رقیبی برای بازار سنتی محسوب می‌شدند، مورد حمایت قرار دهد. این‌گونه اقدامات گاه با واکنش‌های شدیدی از سوی بازاریان و همچنین سخن‌گویان آن‌ها در درون هیئت حاکمه مواجه شد. همچنین برخی از نمایندگان مجلس و محافل و مطبوعات سیاسی مرتبط با بازار ضمن برشمردن آنچه را مضرات این‌گونه

فروشگاه‌ها می‌نامیدند، تلویحاً دولت را به اقدام برای نابودی بازار ملی-اسلامی متهم کردند؛ و این اقدامات دولت را با اقدام مشابه رژیم شاه در سال‌های قبل از انقلاب مقایسه کردند. این انتقادات و اعتراضات تنها زمانی فروکش کرد که دولت از یک‌سو با تغییر قانون این‌گونه فروشگاه‌ها امکان شرکت بازاریان در این فروشگاه‌ها را از طریق فروش سهام آن‌ها فراهم کرد و از سوی دیگر آهنگ افزایش و گسترش این‌گونه فروشگاه‌ها را کندتر کرد (دربیگی، ۱۳۷۵: ۲۷).

همانگونه که بشیریه هم اشاره می‌کند، از سال ۱۳۶۸ به بعد با تسلط گرایش راست سنتی، اتخاذ سیاست‌های سرمایه‌دارانه، خصوصی‌سازی و تعدیل اقتصادی مسیر انقلاب را به راست سوق داد و گرایش روحانی-بازاری بر گرایش خرده‌بورژوازی رادیکال غلبه یافت. به تبع این تحولات، سرمایه‌داری تجاری در آن سال‌ها رونق فراوانی پیدا کرد و طبقه سیاسی-اقتصادی جدید و نوکیسه‌ای در بلوک قدرت ظاهر شد که خصلتی سرمایه‌دارانه-بوروکراتیک و تکنوکراتیک داشت. بدین‌سان با استیلای بلوک قدرت جدید در طی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ بخش‌های قابل‌ملاحظه‌ای از ائتلاف بزرگ نیروها و طبقات سنتی دچار انفعال نسبی شدند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳۳ و ۸۳ و ۸۴).

به‌طورکلی، می‌توان گفت در مجموعه سیستم سیاسی کشور در خصوص اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی اتفاق نظر و اجماع گفتمانی وجود نداشت. سیاست تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی در ایران با ارزش‌های انقلاب تراحم داشت و وجود موانع مختلف ساختاری و قانونی، محدودیت در حرکت سرمایه و ضرورت حمایت از طبقات آسیب‌پذیرتر، اجرای کامل چنین سیاستی را ناممکن می‌ساخت. در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی، موانع سیاسی و اختلافات جناحی، قدرت عمل دولت را محدود و روند پیشرفت برنامه تعدیل را با کندی روبه‌رو ساخت؛ به‌طوری‌که انتقادات و مخالفت‌ها با برنامه‌ها سیاست‌های دولت شدیدتر و صریح‌تر شد. ضرورت توجه به عدالت اجتماعی و عملکرد دولت در حوزه فرهنگ به‌شدت مورد نقد قرار گرفت؛ به‌طوری‌که جریان‌های محافظه‌کار رادیکال از سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی دولت با عنوان جاده‌صاف‌کن لیبرالیسم نام می‌بردند (دارابی، ۱۳۷۹: ۳۳۷). برای نمونه، عناصر محافظه‌کار روحانیت مبارز تهران به رهبری محمدرضا مهدوی کنی بر عدالت اجتماعی تأکید داشتند و به‌جای صنعتی کردن، واردات و تجارت را بیش‌تر از توسعه مورد تأکید قرار می‌دادند (Brechbill: 2008: 52 - 53).

از سوی دیگر، چپ اسلامی نیز معتقد بود سیاست‌های جدید اقتصادی به نفع ثروت‌مندان است و به تهی‌دستان آسیب می‌رساند و با اصلاحات رفسنجانی از در مخالفت برآمد. آن‌ها می‌گفتند

راهگشایی او به سوی غرب موجب سلطه مجدد غرب خواهد شد (کدی، ۱۳۸۳: ۵۴). ائتلاف راست طرفدار هاشمی با برخی از چپ‌گرایان به رهبری مهدی کروبی و عبدالکریم اردبیلی مواجه شد که این افراد حامی سیاست‌های دولت‌گرای آیت‌الله خمینی بودند که ملی کردن صنایع را مورد حمایت قرار می‌داد و به اسلامی کردن اقتصاد و ضابطه‌مند کردن تجارت خارجی باور داشت و این که در برابر هر نوع رابطه با غرب و آمریکا مقاومت می‌کرد (Brechtbill: 2008: 52-53).

افزون بر این منازعات گفتمانی و جناحی، در شیوه و سازوکار اجرایی سیاست‌های نولیبرالی دولت هاشمی نیز، تناقضات فراوانی وجود داشت. برای نمونه، علی‌رغم این که دولت بر خصوصی‌سازی و بازار آزاد تأکید داشت، ولی وزیر بازرگانی هاشمی بر این باور است که «باید شوراها تولید و توزیع را ضابطه‌مند و قانون‌مند کنیم». «در این شوراها ترکیبی از تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان با هدایت و نظارت وزارت بازرگانی مجموعه مسائل تولید و توزیع را در درون یک جمع اداره و نظارت می‌کنند». این نشان می‌دهد حتی در امر خصوصی‌سازی نیز دولت همه‌کاره است و کنترل همه‌چیز را در اختیار خود قرار می‌دهد. «اگر قرار باشد توزیع منابع خودمان را به دست بازار بدهیم، آن‌هم در شرایطی که اقتصاد دلالی حاکم است، مسلماً برای توسعه به جایی نخواهیم رسید» (تقی زاده، ۱۳۷۷: ۲۴). بنابراین، سرمایه‌گذاران بخش خصوصی و صاحبان عظیم بخش نقدینگی به طرف تولید و صنعت نرفتند، چون از یک طرف صحبت از پیشبرد صنعت بود و از سوی دیگر کابینه آقای هاشمی راه تجارت خارجی را باز کرده و واردات را بسیار آزاد گذاشته بود و «تجارت سود بسیار داشت، در حالی که صنعت این سود کلان را نداشت. به این دلیل بود که نتوانست سرمایه‌های عظیم و کلان را جذب کند. به گفته سیف، اقتصاد دلالی که در همه تاروپود تفکر اقتصادی در ایران حاکم است، نه فقط عمده‌ترین مانع صنعتی کردن ایران، بلکه عمده‌ترین علت ائتلاف درآمدهای نفتی هم هست» (سیف، ۲۰۱۲: ۱۲۴).

در ایران پس از انقلاب، نزاع مداوم در خصوص ساختار حقوق مالکیت و نقش دولت در اقتصاد در جامعه توحیدی، مانع از ارائه یک برنامه منسجم اقتصادی گردیده است» (Valibeigi, 1993: 797). بنابراین، برخلاف سیاست‌های اعلامی هاشمی در زمینه لیبرالیسم اقتصادی، دولت همچنان بر اقتصاد کنترل داشت، قیمت‌ها را کنترل می‌کرد، بوروکراسی دولتی فربه‌تر و خصوصی‌سازی به میزان محدودی به اجرا درآمد. بر این پایه و به تعبیر اوفه، می‌توان گفت دولت دچار «بحران دولت‌آونگی» شده بود. این عبارت را اوفه در کتاب «تعارضات دولت مدرن» برای توصیف دولت‌هایی که بین رشد (تداوم انباشت سرمایه) و رفاه (عدالت توزیعی) در نوسان هستند، به کار می‌برد. دولت هاشمی به علت ایدئولوژی و جهت‌گیری‌های متناقض انقلاب

بین تعهدات سیاست‌های لیبرالیستی و پوپولیستی گرفتار آمده بود. روی‌هم‌رفته، دولت هاشمی به اقتصاد جنگ‌زده و جامعه خسته ایران توان تازه‌ای بخشید. برنامه مهم‌تر او ایجاد وحدت در ساختار قدرت و حل تناقضات «دولت دوگانه» بود که خصلت بارز دولت پس از انقلاب بود و در اواخر دهه ۱۳۶۰ تشدید شده بود. در سطح اداری بوروکراتیک، موفقیت‌چندانی حاصل نشد، نهادهای انقلابی مهم نسبت به کاهش خودمختاری و امتیازات اقتصادی ویژه خود مقاومت نشان دادند و به رغم کارویژه غیراقتصادی‌شان، وارد فعالیت‌های (غیررقابتی) مانند تأسیس راه‌آهن، سد، تونل، پروژه‌های آبیاری، فرودگاه، بندر و غیره شدند. با این حال، شعارهایی مثل عدالت اجتماعی برابری درآمدها، رفع استضعاف تا حدودی از سپهر سیاسی به حاشیه رانده شدند و در مقابل احترام به مالکیت خصوصی، افزایش ثروت، گسترش سرمایه‌گذاری‌های بزرگ تأکید شد. این رویکرد بالقوه به نفع پیشرفت و توسعه اقتصادی محسوب می‌شد؛ با این حال با توجه به دلایلی که اشاره کردید، دولت نتوانست کارویژه رشد و توسعه اقتصادی و گسترش روابط سرمایه‌داری را به انجام رسانده و همچنین پایگاه‌های اجتماعی مستحکمی برای حمایت از این سیاست‌ها به‌وجود آورد.

## نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر در پی پاسخ به این پرسش بود که «دولت هاشمی چه رویکردی را نسبت به جهانی‌شدن اقتصاد اتخاذ نموده و کاربست این سیاست‌ها چه تأثیری بر رابطه دولت و بازار گذاشت؟» چنان‌که اشاره شد، بر پایه آرمان‌های انقلاب، یکی از اهداف عمده انقلابیون تغییر جهت‌گیری‌های اقتصادی کشور بود. با این حال، تحولات بعدی به‌ویژه وقوع جنگ تحمیلی که به مدت هشت سال سرمایه‌انسانی و اقتصادی را درگیر نمود، مانع از تحقق این هدف شده و در نتیجه ساختار اقتصادی پیش از انقلاب با ضعف بیش‌تری ادامه پیدا کرد. پس از جنگ و در دوران ریاست جمهوری هاشمی و راهکار مقابله با مشکلات و مسائل اقتصادی، فاصله گرفتن از سیاست‌های تمرکزگرا و دولتی و توجه به دنیای بیرون و جهان اقتصادی بین‌الملل بود که ضمن بازسازی کشور، تحولاتی در حوزه اقتصاد به وجود آورد. ایران از سیاست خصوصی‌سازی به‌عنوان بخشی از روند گسترش نئولیبرالیسم در روند جهانی‌شدن اقتصاد استقبال کرد و در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به مرحله اجرا درآمد. اجرای این سیاست با موانع و مشکلاتی روبه‌رو شد و مقصود دولت‌مردان از اجرای این سیاست، حاصل نشد. دولت بزرگ‌تر و عظیم‌تر از گذشته در اقتصاد حضور و نفوذ داشت؛ بنابراین، سرمایه‌گذاران بخش خصوصی و صاحبان عظیم بخش نقدینگی به‌طرف تولید و صنعت نرفتند. چون از یک طرف، صحبت از پیشبرد صنعت بود و از طرف دیگر، کابینه آقای هاشمی راه تجارت خارجی را باز کرده و واردات را بسیار آزاد گذاشته بود. علی‌رغم آنکه هاشمی به سیاست خصوصی‌سازی و نئولیبرالیسم باور داشت، این همراهی حتی در میان اعضای کابینه نیز کامل نبود و وزیر بازرگانی به دنبال سیستم توزیع بود. در این دوره، راست مدرن تقویت شد که در برابر راست سنتی قرار داشت. تکیه راست سنتی بر تجارت و واردات بود و دغدغه تولید نداشت، زیرا به سودهای کلان از طریق تجارت و واسطه‌گری خو گرفته بود. جناح چپ نیز که از زمان قدرت گرفتن هاشمی سیر نزولی در قدرت پیدا کرده بود، بر تمرکزگرایی و دولت‌گرایی تأکید داشت و فاقد منطق تولید بود. طیفی از مشکلات نظیر ساختار قانون اساسی، دلال‌محوری بخش خصوصی، مقاومت سیاسی جناح راست در برابر رئیس‌جمهور، ضعف نظارت نهادی، فشار گروه‌های سیاسی، عجولانه و شتاب‌زده عمل کردن باعث شد تا این سیاست در دور دوم دولت هاشمی متوقف و مسکوت بماند. دولت هاشمی به علت ایدئولوژی و جهت‌گیری‌های متناقض انقلاب، بین تعهد به سیاست‌های لیبرالیستی و پوپولیستی گرفتار آمده بود. از این رو نتوانست کارویژه رشد و توسعه اقتصادی و گسترش روابط سرمایه‌داری



را به انجام برساند و همچنین پایگاه‌های اجتماعی مستحکمی برای حمایت از این سیاست‌ها به‌وجود بیاورد. در نهایت، به رغم نگرش مثبت و تعاملی دولت پنجم به جهانی شدن اقتصاد، سیاست‌گذاری‌های اقتصادی نتوانست منشأ تغییر بنیادینی در روابط دولت-بازار شود؛ چیزی که در توان و اراده دولت و بخش خصوصی جهت بهره‌گیری از فرصت‌ها و مزایای اقتصاد جهانی تأثیر به‌سزایی داشت.

## منابع

### الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، یراوند. (۱۳۸۹). **تاریخ ایران مدرن**، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آقایی، سید داود. (۱۳۸۶). جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران سازندگی، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۷، شماره ۳، صفحات ۲۸-۱.
- احمدی امویی، بهمن. (۱۳۸۵). **اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات غزال.
- امیراحمدی، هوشنگ. (۱۳۷۳-۷۴). ارزیابی عملکرد برنامه اول و چالش‌های برنامه دوم، **ایران نامه**، زمستان ۱۳۷۳ و بهار ۱۳۷۴، شماره ۴۹ و ۵۰، صفحات ۴۸-۷.
- آشفته‌تهرانی، امیر. (۱۳۸۷). **جامعه‌شناسی جهانی‌شدن**، تهران: نشر دانژه.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۶). **تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه‌کاری**، جلد دوم، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). **دیباجه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نگاه معاصر.
- تقوی، مهدی. (۱۳۷۹). **اقتصاد سیاسی بین‌الملل**، تهران: انتشارات پژوهشکده امور اقتصادی وزارت امور اقتصادی و دارایی.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر. (۱۳۸۶). جهانی‌شدن اقتصاد و پیامدهای آن بر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه سیاست**، دوره ۳۷، پاییز، شماره ۳، صص ۱۱۲-۶۷.
- جوشن‌لو، حسین؛ خانیها، نسرین. (۱۳۹۱). **نئولیبرالیسم و تأثیر آن بر توسعه اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران**، **فصلنامه جغرافیا**، دوره ۵، زمستان، شماره ۲۳، صفحات ۳۹-۱۷.
- خضری، محمد. (۱۳۸۰). **جهانی‌شدن اقتصاد؛ تهدید یا فرصت؟**، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهارم، پاییز، شماره سوم، صفحات ۳۵۰-۳۲۹.
- دریگی، بابک. (۱۳۷۵). **فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه**، ضرورت اجتماعی یا اقتدار سیاسی، **فصلنامه گفتگو**، شماره ۱۳، پاییز.
- دهشیار، حسین. (۱۳۸۸). **لیبرالیسم جوهره جهانی‌شدن**، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، آذر دی ماه، شماره ۲۶۷ و ۲۶۸، صفحات ۵۵-۴۸.

- رزاقی، ابراهیم. (۱۳۸۱). **آشنایی با اقتصاد ایران**، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۸۴). ۸ سال با هاشمی رفسنجانی؛ ۸ سال با سید محمد خاتمی، **مجله گزارش**، فروردین، شماره ۱۶۲.
- شیر خانی، محمد. (۱۳۸۱). معرفی و نقد کتاب اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، **مجله مطالعات خاورمیانه**، بهار، شماره ۲۹.
- سیف، احمد. (۲۰۱۲). **اقتصاد سیاسی ایران معاصر دوران سازندگی و اصلاحات**، نشر اچ اند اس.
- شیخانی، حمزه. (۱۳۸۷). تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر اثرگذاری سیاست‌های پولی بر اشتغال، **مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، آذر و دی ۱۳۸۷، شماره ۲۵۵ و ۲۵۶.
- قوچانی، محمد. (۱۳۷۹). **یقه سفیدها؛ جامعه شناسی نهادهای مدنی در ایران امروز**، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- کاکس و دیگران. (۱۳۸۴). **اقتصاد سیاسی بین‌الملل و جهانی‌شدن**، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: نشر قومس.
- کردزاده کرمانی، محمد. (۱۳۸۰). **اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۸۳). **نتایج انقلاب ایران**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- کولایی، الهه؛ شکوه، حسن. (۱۳۹۰). نقش تحولات اقتصادی و اجتماعی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۱، تابستان، شماره ۲: صص ۲۸۷-۳۰۷.
- عظیمی آرانی، حسین. (۱۳۷۸). **ایران امروز در آیین مباحث توسعه**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مرتضوی، اسدالله. (۱۳۷۶). **تعدیل ساختاری**، فاز نوین لیبرالیسم، **مجله تازه‌های اقتصاد**، دی ماه، شماره ۶۷: صص ۵۳-۵۰.
- مصلی نژاد، عباس. (۱۳۹۵). **دولت و توسعه اقتصادی در ایران**، تهران: نشر نی.
- مؤمنی، فرشاد. (۱۳۹۳). **اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری**، تهران: نقش و نگار.
- نعمانی، فرهاد؛ بهداد، سهراب. (۱۳۹۳). **طبقه و کار در ایران**، ترجمه محمود متحد، تهران: موسسه انتشارات آگاه.

نوشیروانی، وحید. (۱۳۷۳ و ۱۳۷۴). سرنوشت برنامه تعدیل ساختاری، **ایران نامه**، زمستان و بهار، شماره ۴۹ و ۵۰: صص ۷۴-۴۹.

هاروی، دیوید. (۱۳۹۱). **تاریخ مختصر نئولیبرالیسم**، ترجمه محمود عبدالله زده، تهران: انتشارات دات.

هیوود، اندرو. (۱۳۸۹). **سیاست**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

### ب) منابع انگلیسی

Brechbill, Alan M. (2008) **Overcoming the Ulama, Globalizing Iran's political economy**. Naval postgraduate school. Monterey, California

Farahi, Farideh; Azadeh Kian; Rouzbeh Parsi; Evaleila Pesaran; Paola Rivetti. (2012). **Iran: a revolutionary republic in transition**, Edited by Rouzbeh Parsi, CHAILLOT PAPERS February, Paris.

Maloney, Suzanne. (2015). **Irans Political Economy Since the Revolution**, Cambridge University Press.

Pesaran, Evaleila. (2011). **Iran's Struggle for Economic Independence Reform and counter-reform in the post-revolutionary era**, Routledge London and New York.

Valibeigi, Mehrdad. (1993). Islamic Economic and Economic Policy Formation in Post-Revolutionary Iran: A critique, **Journal of economic issues**, Vol. xxv II No: 3, September.

Yegin, Abdullah. (2014). Iranian Foreign Policy on the 35th Anniversary of the Islamic Revolution, **SETA PERSPECTIVE**, NO: ۴ FEBRUARY.

Siavashi, Sussan. (1992). Factionalism and Iranian Politics: the Post-Khomeini experience, **Iranian studies**, vol 25, no 3-4, p34.